

تبیین و بررسی نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر در معناشناسی «الزام اخلاقی»

hosseina5@yahoo.com

حسین احمدی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۱۵ - پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۹

چکیده

معناشناسی مفاهیم اخلاقی، یکی از مباحث فرااخلاق به شمار می‌رود. مفاهیم اخلاقی، اعم از ارزشی و الزامی، مفاهیمی هستند که در محمول جمله‌های اخلاقی به کار می‌روند. مفاهیم ارزشی، مانند «خوب» و «بد» است و مفاهیم الزامی مانند «باید»، «نباید» و «وظیفه». درباره معنای «الزام اخلاقی»، مقاله‌های بسیاری منتشر شده است، ولی این تحقیق درصدد است نظریه بالقیاس بالغیر را تبیین و بررسی نماید. این نظریه، برای تکمیل نظریه ضرورت بالقیاس الی‌الغیر مطرح شده است. بر اساس پژوهش انجام شده، نظریه بالقیاس بالغیر، با اشکالاتی نظیر جامع افراد نبودن، به تسلسل محال منجر شدن و خلط جایگاه بحث مواجه بوده که مانع از پذیرش آن به‌عنوان نظریه‌ای قابل دفاع است. افزودن بر این، نظریه ضرورت بالقیاس الی‌الغیر، عاری از نقصی است که دیدگاه ضرورت بالقیاس بالغیر مدعی رفع آن است. این پژوهش، به شیوه اسنادی و به روش تحلیلی - فلسفی صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: الزام اخلاقی، ضرورت بالقیاس، ضرورت بالغیر، ضرورت بالقیاس بالغیر.

«فرااخلاق»، علمی است که به مباحث معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و منطقی علم اخلاق می‌پردازد. معناشناسی فرااخلاق، به دنبال تعیین حد برای مفاهیم و جمله‌های اخلاقی و تبیین صحیح برای تعیین بار معنایی آن مفاهیم و جمله‌هاست. مباحث معناشناسی فرااخلاق، عمدتاً حول محور تحلیل محمول جمله‌های اخلاقی می‌چرخد؛ زیرا مسائل این حوزه بیشتر ناشی از ابهام در محمول اخلاقی است (بکر و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۱۰۸۴؛ ویلیامز، ۱۳۸۳، ص ۲۳ و ۵۲؛ جوادی، ۱۳۷۵، ص ۱۷). محمول‌هایی که در جمله‌های اخلاقی به کار می‌روند، دو دسته‌اند: مفاهیم ارزشی، مانند خوب، بد، درست و نادرست؛ و مفاهیم الزامی، مانند باید، نباید و وظیفه.

این تحقیق، تنها به مفاهیم الزامی می‌پردازد. منظور از «الزام اخلاقی» در این تحقیق، تمام مدلولاتی است که به هر زبانی در جمله، ظاهری خبری یا امری یا نهی دارند و دلالت بر معنای الزامی دارند؛ یعنی موضوعی اخلاقی را بر عهده انسان‌ها می‌گذارد، یا انسان را از موضوعی غیراخلاقی برحذر می‌دارد.

معناشناسی مفاهیم الزامی، می‌تواند مورد استفاده بسیاری از علوم قرار گیرد. مانند علم اصول فقه، کلام، همچنین در مباحث سیاسی، اقتصادی و مدیریتی تأثیرگذار است؛ زیرا اگر «الزام اخلاقی» درست تبیین شود؛ «الزام» در سایر حوزه‌های ارزشی نیز همان تبیین را خواهند داشت، یا حداقل این بحث برای بسیاری از علوم ارزشی تأثیرگذار خواهد بود. معناشناسی «الزام اخلاقی» برای برخی مسائل دیگر فلسفه اخلاق - غیر از الزام اخلاقی - نیز مفید خواهد بود. مانند «ارتباط باید و هست»، «صدق و کذب‌پذیری جمله‌های اخلاقی»، «اخباری‌انگاری یا انشائی‌انگاری جمله‌های اخلاقی»، «عقل عملی و عقل نظری»، «ارتباط الزام اخلاقی و مفاهیم ارزشی» و «واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی».

بحث معناشناسی در میان فلاسفه غرب، از جورج ادوارد مور و در میان اندیشمندان مسلمان، از محقق اصفهانی به بیانی صریح آغاز شد. برخی مانند محقق اصفهانی و جورج ادوارد مور، «باید اخلاقی» را با مفهوم اخلاقی دیگری مانند «خوب» تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر، غیرطبیعت‌گرا هستند (مور، ۱۳۸۲، ص ۲۲؛ غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۲). برخی مانند استاد لاریجانی، معنای «باید اخلاقی» را بدیهی دانسته، ناتعریف‌گرا به حساب می‌آیند (لاریجانی، ۱۳۸۶). گروهی این مفهوم را به وسیله مفاهیم انتزاعی تعریف کرده‌اند که در میان اندیشمندان مسلمان معتقدین فراوانی دارد. برخی مانند مرحوم حائری، معنای آن را ضرورت بالغیر دانسته‌اند (حائری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۲-۱۰۴). برخی مانند آیت‌الله مصباح، معنای آن را ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه آن در نظر گرفته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۷). برخی اندیشمندان نیز، معنای آن را ضرورت بالقیاس بالغیر دانسته‌اند (معلمی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳-۲۲۶). این تحقیق تنها نظریه اخیر را بررسی می‌کند.

در میان نظریه‌های معناشناسی «الزام اخلاقی»، نزد اندیشمندان اسلامی، تنها دو نظریه مورد نقد و بررسی پژوهشی قرار نگرفته است: نظریه ناتعریف‌گرایی مفاهیم الزامی و نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر. با توجه به اینکه

ناتعریف‌گرایی، شبیه نظریه جورج/دوارد مور درباره مفهوم «خوب» می‌باشد و نظریه مور بررسی شده است. تنها نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر است که باید مورد بررسی قرار گیرد و جایگاه آن نسبت به نظریه‌های مشابه تعیین گردد. از این‌رو، این تحقیق به تبیین و بررسی این نظریه می‌پردازد.

این مقاله به صورت مطالعه اسنادی صورت گرفته است و بررسی آن به روش تحلیلی- فلسفی خواهد بود؛ زیرا مبحث این تحقیق فلسفی است و با تحلیل عقلی به پاسخ سؤال‌های تحقیق خواهیم رسید.

بیان مسئله

موضوع مورد بحث، معنای «الزام اخلاقی» است. مسئله مورد پژوهش این است که آیا معنای «الزام اخلاقی»، ضرورت بالقیاس بالغیر است؟ برای مشخص شدن مسئله، نخست باید مراد از «مفاهیم اخلاقی»، بخصوص مفهوم «الزام اخلاقی» تبیین شود. منظور از «مفاهیم اخلاقی» در این تحقیق، مفاهیمی است که فقط در محمول جمله‌های اخلاقی به کار می‌روند و هفت مفهوم ذیل را دربر می‌گیرند: «باید»، «نباید»، «خوب»، «بد»، «درست»، «نادرست» و «وظیفه».

این تحقیق، تنها به مفاهیم الزامی یعنی «باید»، «نباید» و «وظیفه» می‌پردازد. منظور از «الزام اخلاقی» در این تحقیق، تمام مدلولاتی است که به هر زبانی در جمله، ظاهری خبری یا امری یا نهی دارند و بر معنای الزامی دلالت می‌کنند که موضوعی اخلاقی را بر عهده انسان‌ها می‌گذارند، یا انسان را از موضوعی غیراخلاقی بر حذر می‌دارند. این تحقیق، از اصطلاح «الزام اخلاقی» در عناوین بحث استفاده کرده است تا به کل مفاهیم الزامی اشاره شود و کسی به اشتباه نیافتد که تنها لفظ «باید اخلاقی»، مورد تحقیق این پژوهش است. ولی برخی فلاسفه اخلاق، به جای مفاهیم «الزام اخلاقی»، اصطلاح «باید اخلاقی» را به کار برده‌اند. به نظر می‌رسد، دلیل آنها، جلوگیری از برخی خلط‌ها باشد. مانند اینکه برخی به معنای لغوی «الزام» توجه کنند و انشایی بودن جمله‌های حاوی «مفاهیم الزامی» را نتیجه بگیرند. از این‌رو، گاهی نویسنده در متن □ این نوشتار - در جایی که احتمال خلط مذکور زیاد می‌باشد- به جای «الزام اخلاقی»، از اصطلاح «باید اخلاقی» استفاده کرده است. به عبارت دیگر، گاهی کلمه «باید» به جنبه انشایی و مثبت جمله اشاره دارد، ولی در این تحقیق، تنها جنبه به ظاهر انشایی «الزام اخلاقی»، یا مثبت آن مورد نظر نیست، بلکه جنبه به ظاهر خبری و منفی آن نیز مورد توجه است. از این‌رو، واژه «وجوب»، که در جمله حاکی از اخبار و «نباید» که حاکی از جنبه منفی الزام است، مورد نظر می‌باشد. معادل‌های آنها نیز قصد شده است. دلیل اینکه بیشتر اندیشمندان، واژه «باید» اخلاقی یا جنبه مثبت «الزام» را تحلیل و بررسی می‌کنند، این تحقیق نیز چنین می‌کند، این است که با شناخت مفهوم «باید»، به راحتی می‌توان مفهوم «نباید» را نیز فهمید. به نظر می‌رسد، کلمه «الزام»، جنبه مثبت و منفی را بهتر می‌فهماند. به همین دلیل، به جای «باید اخلاقی» در عناوین مباحث از معادل آن یعنی «الزام اخلاقی» استفاده شده است تا «نباید» را نیز شامل شود. از این‌رو، می‌توان گفت:

منظور از «باید اخلاقی»، تمام مدلولاتی است که به هر زبانی بر معنای الزامی دلالت دارند که موضوعی اخلاقی را بر عهده انسان‌ها می‌گذارند، یا انسان را از موضوعی غیراخلاقی بر حذر می‌دارند.

برای تبیین هر چه بهتر مفاهیم الزامی در اخلاق، باید تمایز «الزام اخلاقی» و «لزوم اخلاقی» نیز مشخص شود. «الزام» در لغت، به معنای وادار کردن و واجب کردن است (مقری فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۵۲؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۷۳۸). «لزوم» به معنای ضرورت، وجوب و بایستی است (مقری فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۵۲؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۲، ص ۱۷۳۵۶)، هر دو مصدر هستند؛ یکی از باب افعال و دیگری از فعل ثلاثی مجرد «لَزِمَ، يَلْزِمُ» می‌باشد. زمانی که الزام به کار برده می‌شود، به ملزم (الزام‌کننده) و ملزم (الزام‌شده) توجه می‌شود. ولی زمانی که «لزوم» به کار برده می‌شود، به این دو توجهی نیست. هر چند در خارج یک ضرورت بیشتر نیست، ولی با به کار بردن «الزام» در تحلیل عقلی، به ملزم و ملزم توجه می‌شود. با توجه به اینکه «الزام»، افزون بر دارا بودن معنای «لزوم»، به ملزم و ملزم نیز توجه دارد، عنوان این تحقیق از اصطلاح «الزام»، استفاده کرده است.

نکته دیگری که درباره مفهوم «الزام اخلاقی» قابل توجه است، این است که «الزام» در اصطلاح فلسفه دو کاربرد دارد: الف. به الزامی که در آن، ملزم هیچ اختیاری ندارد، «الزام تکوینی» گویند. ب. به الزامی که در آن، ملزم اختیار دارد، «الزام تشریحی» گویند. از آنجایی که بحث این تحقیق درباره الزام در اخلاق می‌باشد و اختیار، پیش‌فرض‌های علم اخلاق است، درباره الزامات دسته دوم بحث می‌کند و به الزامات تکوینی نمی‌پردازد.

پس از تبیین و توضیح مفاهیم مورد استفاده در این تحقیق، به تبیین موضوع بحث و جایگاه آن می‌پردازیم. «الزام اخلاقی» در فرااخلاق، در چهار حوزه قابل بررسی است: معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و منطقی (جوادی، ۱۳۷۵، ص ۱۷؛ ویلیامز، ۱۳۸۳، ص ۲۳). برخی از سؤال‌های هر یک از این حوزه‌های بحثی، عبارتند از: معنای «الزام اخلاقی» چیست؟ (پرسش معناشناختی). معنای جمله‌های دربردارنده «الزام اخلاقی» چیست؟ (پرسش معناشناختی). آیا محکی «الزام اخلاقی»، از حیث هستی‌شناسی، واقعیت دارد؟ (پرسش هستی‌شناختی) و آن محکی چه نحوه از واقعیت را داراست؟ (پرسش هستی‌شناختی). راه شناخت «الزام اخلاقی» چیست؟ (پرسش معرفت‌شناختی). آیا جمله‌های حاوی «باید» با جمله‌های حاوی «هست» ارتباط دارند؟ و اگر چنین ارتباطی هست، چگونه می‌توان این ارتباط را تبیین کرد؟ (پرسش منطقی). این تحقیق در صدد است، تنها پاسخ پرسش معناشناختی فوق مطابق نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر بررسی کند.

تبیین نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر

دو اصطلاح «ضرورت بالقیاس» و «ضرورت بالغیر»، از مبانی این نظریه به حساب می‌آید. بنابراین، تعریف ضرورت و اقسام آن، به فهم این نظریه کمک بسزایی می‌کند. معانی لغوی ضرورت، نیاز، حاجت، اجبار و ناگزیری است (ر.ک: مقری فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۶۰؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹، ص ۱۳۳۷۳-۱۳۳۷۶). از لحاظ علم صرف،

اسم مصدر اضطرار است. ضرورت در علوم مختلف، دارای تعاریف و اقسام مختلفی است (طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۸۴؛ تهرانوی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۱۱۵). در جمع بین تعاریف مختلف، می‌توان گفت: ضرورت، امتناع انفکاک چیزی از چیز دیگر است. از این رو، در علم فلسفه که می‌گویند وجود برای موضوع ضرورت دارد، یعنی انفکاک وجود از موضوع محال است.

فلاسفه، وجوب و امتناع را به سه قسم بالذات، بالغیر و بالقیاس الی‌الغیر تقسیم کرده، معتقدند: امکان تنها دو قسم بالذات و بالقیاس را دربر می‌گیرد و امکان بالغیر را محال می‌دانند. از آن اقسام، دو قسم - ضرورت بالغیر و ضرورت بالقیاس الی‌الغیر - به این بحث مربوط است. ضرورت بالذات نیز از آن جهت که قسم دو قسم مذکور است و برای فهم بهتر آن، دو قسم مفید خواهد بود، توضیح داده شده است. در نتیجه، سه قسم ضرورت در اینجا تبیین می‌شود.

الف. ضرورت بالذات در فلسفه یعنی ضرورت وجود - با توجه به اینکه محمول جمله فلسفی، وجود است - برای موضوع از ذات موضوع ناشی می‌شود، نه اینکه دیگری سبب این ضرورت باشد؛ بلکه ذات موضوع به گونه‌ای است که وجود را اقتضا دارد و محال است بتوان وجود را از موضوع جدا کرد. از آنجایی که تنها واجب‌الوجود این اقتضا را دارد، پس تنها مصداق ضرورت بالذات، واجب‌الوجود خواهد بود.

ب. ضرورت بالغیر در فلسفه؛ یعنی ضرورت وجود برای موضوع از ذات موضوع ناشی نشده است، بلکه دیگری سبب این ضرورت است. به عبارت دیگر، مواد سه‌گانه (وجوب، امکان و امتناع)، نسبت محمول با موضوع را مشخص می‌کنند؛ یعنی محمول - که در فلسفه، وجود است - برای موضوع یا واجب است، یا امکان دارد یا امتناع. ضرورت بالغیر؛ یعنی یک شیء ممکن ذاتی که نسبت به وجود و عدم، نسبت تساوی دارد، به وسیله غیرخودش ضرورت یافته و موجود شده است. بنابراین، ضرورت بالغیر بیانگر رابطه ضروری میان علت تامه و معلول است و بنا بر اینکه نتیجه استدلال، معلول مقدمات و رابطه علی و معلولی میان آنها برقرار است، رابطه نتیجه با مقدمات استدلال، رابطه ضرورت بالغیر است.

ج. ضرورت بالقیاس الی‌الغیر؛ یعنی بین دو شیء به گونه‌ای تلازم برقرار باشد که با فرض وجود یکی، دیگری هم وجودش ضروری باشد. به‌عنوان مثال، علت ناقصه نسبت به وجود معلول، وجوب بالقیاس دارد، ولی معلول نسبت به علت ناقصه، وجوب بالقیاس ندارد؛ زیرا در صورت وجود داشتن علت ناقصه، ضروری نیست که معلول موجود باشد. معادل‌های دیگر این اصطلاح عبارتند از: بایستی بالقیاس، وجوب بالقیاس (ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۶۰؛ طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۰۴-۱۱۱).

با توجه به تعریف فوق، ضرورت بالقیاس بیانگر تلازم میان دو شیء است که با فرض وجود یکی، وجود دیگری ضروری است، بنابراین می‌توان فرض وجود یکی را به صورت قضیه شرطیه ذیل بیان کرد که اگر یکی وجود داشته باشد، وجود دیگری نیز ضروری است. بر این اساس، کسانی که معنای «باید اخلاقی» را ضرورت بالقیاس می‌دانند، جمله حاوی این باید را به صورت قضیه شرطیه تبیین می‌کنند که به قرینه «باید اخلاقی»، جمله شرط حذف شده

است. مانند جمله «اگر کسی بخواهد سعادت‌مند شود، عدالت داشتن، واجب است» و در صورت حذف جمله شرط این‌گونه بیان می‌شود: «عدالت داشتن واجب است».

برخی ویژگی‌های ضرورت بالقیاس الی‌الغیر عبارتند از: الف. در ضرورت بالقیاس الی‌الغیر، حال موضوع نسبت به وجود سنجیده می‌شود، نه اینکه علتش چیست؟ اگر چه بحث در مرحله ثبوت است، اما به علت ثبوت موضوع توجهی نمی‌شود. ب. ضرورت بالقیاس، اعم مطلق ضرورت بالغیر است؛ یعنی تمام مصادیق ضرورت بالغیر ذیل ضرورت بالقیاس بیان می‌شوند؛ ج. ضرورت بالقیاس، مصادیق ضرورت بالغیر، ممتنع بالغیر، متضایفان و معلول‌های علت واحده را شامل می‌شود.

میان اندیشمندان اختلاف است که ضرورت بالقیاس، میان تمام مصادیق معلول‌های علت تامه واحده برقرار باشد؟ برخی مانند محقق طوسی (طوسی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۶) و آیت‌الله حسن‌زاده آملی (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۴ و ۱۵) معتقدند: صرف اینکه دو چیز، معلول علت سومی باشند، سبب نمی‌شود بین آن دو معلول، علاقه لزومیه باشد. در نتیجه، سبب نمی‌شود بینشان ضرورت بالقیاس باشد، بلکه باید در تصور یکی، دیگری نیز تصور شود، تا یکی نسبت به دیگری ضرورت بالقیاس داشته باشد. از این‌رو، برای ضرورت بالقیاس بودن بین دو معلول، دو شرط معتقدند: اول اینکه دو معلول، علت تامه واحده داشته باشند. دوم اینکه تصور یکی موجب تصور دیگری شود. برخی دیگر، مانند ملاصدرا، علامه طباطبائی، شهید مطهری و آیت‌الله مصباح معتقدند: همه معالیل چون معلول علت واحدی به نام واجب‌الوجود هستند. بنابراین، هر یک از آنها با یکدیگر رابطه ضرورت بالقیاس دارند و برای ضرورت بالقیاس، شرط دوم را لحاظ نکرده‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۲؛ طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰۰؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۳۰).

نظریه بالقیاس بالغیر، به قسم سومی از ضرورت معتقد نیست و معنای «باید» را ضرورت بالقیاس می‌داند، ولی تلفیقی از دو ضرورت را برای رسیدن به معنای «باید»، به روش ذیل باور دارد. این نظریه، نخست حیثیت افعال را از یکدیگر تفکیک می‌کند. حیثیت فی‌نفسه فعل و حیثیت صدور از فاعل آن. برای مثال، می‌توان گفت: حیث خوردن فی‌نفسه (حیث وجود فعل) غیر از حیث خوردن فاعل (حیث ایجاد فعل) است. اگر چه در خارج این دو حیث، عین هم بوده و واحدند، اما در تحلیل ذهنی از یکدیگر قابل تفکیک‌اند. مثال ذیل این تفکیک را روشن می‌کند. میان غذا خوردن و سیر شدن ضرورت بالقیاس وجود دارد. این ضرورت موجب غذا خوردن فاعل می‌شود. بنابراین، اگر از کسی پرسیده شود: چرا باید غذا خورد؟ پاسخ این است که «چون غذا خوردن، موجب سیر شدن است». از این‌رو، ضرورت بالقیاس میان فعل فی‌نفسه و نتیجه فعل، علت برای ایجاد ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه آن، به حساب می‌آید. «باید اخلاقی»؛ یعنی ضرورت بالقیاس موجود در نتیجه از ضرورت بالقیاس در مقدمه حاصل شده است (ر.ک: معلمی، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۳-۵۴؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳-۲۲۶؛ همو، ۱۳۸۴، ص ۵۲-۵۳؛ همو، ۱۳۸۸ ب).

این نظریه، بر این باور است میان نظریه آیت‌الله مصباح و نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، تمایزی به بیان ذیل وجود دارد: معنای «باید» در نظر آیت‌الله مصباح، بیانگر ضرورت بالقیاس میان نتیجه و حیث فی نفسه فعل است. اما در نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، ضرورت بالقیاس میان نتیجه و حیث فی نفسه فعل، علت محقق شدن ضرورت بالقیاس میان نتیجه و حیث صدور از فاعل است. از این رو، معنای «باید»، ضرورت بالقیاس میان نتیجه و حیث صدور از فاعل فعل است. با این راهکار، ضرورت بالقیاس بودن «باید» محفوظ مانده است. اشکال مطرح بر نظریه آیت‌الله مصباح - ضرورت اخلاقی، ضرورت میان فعل و فاعل است، نه میان فعل و نتیجه - نیز دفع شده است؛ زیرا ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه قرار گرفته است (ر. ک: معلمی، ۱۳۸۴، ص ۵۳؛ همو، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۳-۵۴؛ همو، ۱۳۸۸ ب). با این راهکار، نقش فاعل مشخص شده است. درحالی که بنا به نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، نظریه آیت‌الله مصباح، نقش فاعل را به عنوان طرف ضرورت در نظر نگرفته است و نظریه ایشان، نقش فاعل را به عنوان طرف ضرورت تبیین کرده است. ایشان چنین ضرورتی را ضرورت بالقیاس و بالغیر می‌نامد:

معنا و مفاد «باید و نباید»، ضرورت بالقیاس و بالغیر است؛ ضرورت بالقیاسی که از ضرورت بالقیاس دیگری پدید آمده است؛ یعنی فعلی که از انسان صادر می‌شود دارای دو وجه است: ۱. وجه فی نفسه؛ ۲. وجه صدور از فاعل. این دو وجه در خارج، موجود به یک وجودند و قابل تفکیک نیستند؛ چون از سنخ ایجاد و وجودند و ایجاد و وجود، در حقیقت یک چیز است، ولی ذهن در تحلیل خود، آنها را از یکدیگر جدا می‌کند و یک وجه را علت وجه دیگری می‌داند. برای مثال، می‌توان گفت: غذا خوردن موجب سیر شدن است (مقدمه اول)؛ من سیر شدن را می‌خواهم (می‌طلبم؛ مطلوب من است) (مقدمه دوم)؛ پس باید غذا بخورم (نتیجه). در این مثال که مقدمه اول ضرورت بالقیاس بین فعل (فی نفسه) و نتیجه آن (سیر شدن) است، یعنی بالقیاس به وجود نتیجه (معلول) و غذا خوردن، وجود فعل (علت) ضرورت دارد و نتیجه نیز ضرورت بالقیاس بین فعل (از حیث صدور از فاعل) و نتیجه است؛ یعنی بالقیاس به ایجاد نتیجه، ایجاد فعل از فاعل ضرورت دارد و این ضرورت دوم از ضرورت اول استنتاج می‌شود. از این رو، این ضرورت، بالقیاس ولی بالغیر است و «باید و نباید»‌های اخلاقی و غیر اخلاقی ناظر به این ضرورت است، یعنی ضرورت بین فعل (از حیث صدور از فاعل) و نتیجه (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۵۲-۵۳).

صورت استدلال این نظریه، در قالب یک مثال اخلاقی به نحو ذیل است:

«باید عدالت داشت»؛ یعنی «هر کس می‌خواهد به سعادت برسد، عدالت داشتن او واجب است» (مقدمه اول)؛

«من می‌خواهم به سعادت برسم» (مقدمه دوم)؛

پس «باید عدالت داشته باشم»؛ یعنی «اگر من بخواهم به سعادت برسم، عدالت داشتن من واجب است» (نتیجه)؛

مبانی و مؤلفه‌های نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، با توجه به بیان فوق، عبارتند از: ۱. «باید اخلاقی»، یکی از

افراد ضرورت بالقیاس بالغیر است. ۲. «باید اخلاقی» به صدور از فاعل بودن فعل توجه دارد. بنابراین، اگر «باید»ی

به صدور از فاعل توجه نداشته باشد، «باید اخلاقی» به حساب نمی‌آید. ۳. این نظریه «ضرورت اخلاقی» را میان

فاعل و فعل اخلاقی تبیین می‌کند، نه میان فعل و نتیجه آن. ۴. اصطلاح ضرورت بالغیر در این نظریه، التفات به

استدلالی است که توضیح آن به طور مفصل گذشت.

این نظریه، در کتابی با عنوان *فلسفه اخلاق*، ذیل ضرورت بالقیاس آورده شده که بدین نحو وجه تسمیه آن آشکار شده است (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۵۲). ولی برای این نظریه، نام «ضرورت بالقیاس و بالغیر»، یا «بالقیاس بالغیر» نیز به کار رفته است (معلمی، ۱۳۸۸ ب)؛ زیرا ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه، معلول ضرورت بالقیاسی است که منسوب به *آیت‌الله مصباح* می‌باشد. پس در درون خود ضرورت بالغیری را دربر گرفته است که حاکی از وجود علت - یعنی نظریه منسوب به *آیت‌الله مصباح* - و معلول - ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه - می‌باشد.

بررسی نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر

این نظریه، از نتایج مثبت زیادی برخوردار است. برای نمونه، می‌توان به اخباری بودن جمله‌های اخلاقی و مطلق‌گرایی اخلاقی اشاره کرد. در صورتی که معنای «باید اخلاقی»، ضرورت بالقیاس در نظر گرفته شود، جمله حاوی آن، توصیفی و اخباری خواهد بود و نتیجه اخباری‌انگاری جمله‌های اخلاقی، مطلق‌گرایی اخلاقی است. این توجه از آن جهت حائز اهمیت است که اولاً، مطلق‌گرایی لازمه واقع‌گرایی و اخباری‌انگاری است. ثانیاً، برخی از اندیشمندان مسلمان، که به اعتباری بودن «باید اخلاقی» (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۶)، یا به انشایی‌انگاری جمله‌های اخلاقی ملتزم شده‌اند (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳، ص ۷۱۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۸ و ۳۴)، ناگزیر مطلق‌گرایی اخلاقی را نیز توجیه نموده‌اند و راهی جز مطلق‌انگاری اخلاقی را نیپیموده‌اند (طباطبائی، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۳۰۸؛ همان، ج ۵، ص ۱۰-۱۱؛ همان، ج ۱۶، ص ۱۹۲؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳، ص ۷۳۷-۷۴۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۴۹-۵۱ و ۵۶). درحالی‌که اخباری‌انگاری بدون هیچ مشکلی، مطلق‌گرایی را ملتزم می‌شود و نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، اخباری‌انگار تلقی می‌شود و جمله‌های اخلاقی را توصیفی می‌انگارد. ولی با وجود محسنات این نظریه، ملاحظاتی نیز بر آن وارد است که آن ملاحظات در اینجا به صورت اشکال طرح می‌شود، تا ان‌شاءالله مدافعان نظریه، به آن بپردازند.

اشکال اول: جامع افراد نبودن معنای «باید اخلاقی»

معنای «باید» در نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر جامع افراد نیست؛ زیرا معنای «باید» در مقدمه اول - مانند باید عدالت داشت - را دربر نمی‌گیرد. «باید» در مقدمه اول، فاعل مشخصی ندارد. نظریه یاد شده، با توجه به اینکه از معنای ضرورت بالقیاس بالغیر برخوردار نیست، آن را از حیطة بایدهای اخلاقی خارج کرده است. درحالی‌که جمله اول نیز در زمره جمله‌های حاوی «باید اخلاقی» قرار می‌گیرد. اگر «باید» در مقدمه اول، معنایی غیر از «باید اخلاقی» را داشته باشد، یعنی «باید» در مقدمه غیر از «باید» در نتیجه است، این چیزی غیر از مغالطه لفظی نیست. به عبارت دیگر، نظریه مذکور، معنای جمله «ج: باید راست بگوییم!» را بر جمله «الف: باید راست گفت» مبتنی می‌داند؛ زیرا سیر استدلال، با توجه به معنای قضایا، بدین صورت می‌شود:

«الف: اگر کسی می‌خواهد به قرب الهی برسد، راست گفتن او ضرورت دارد» (مقدمه اول و معنای جمله «الف»); «ب: من می‌خواهم به قرب الهی برسم» (مقدمه دوم); پس «ج: راست گفتن من ضرورت دارد». اگر جمله اول معنای ضرورت بالقیاس بالغیر نداشته باشد، این نظریه جامع افراد نیست؛ زیرا مقدمه اول (یعنی جمله «الف») نیز ذیل تعریف جمله‌های اخلاقی قرار می‌گیرد؛ یعنی این جمله دارای موضوع «فعل اخلاقی» و محمول «باید» است. بنابراین، به نظر همهٔ اندیشمندان فرااخلاق، این جمله در زمره جمله‌های اخلاقی است. دلیلی وجود ندارد که این جمله را از ذیل جمله‌های اخلاقی خارج بدانیم.

بعید است کسی جمله «باید راست گفت» را اخلاقی نداند. ولی اگر بر فرض محال، این جمله، اخلاقی منظور نشود، همین که حاوی «باید» است، کفایت می‌کند تا نظریه بالقیاس بالغیر، آن جمله را دربر گیرد؛ زیرا صاحب نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر تصریح می‌کند که معنای «باید» در تمام جملات، اعم از اخلاقی و غیراخلاقی، یکسان است. بنابراین، معنای «باید» در اینجا هم تکرار می‌شود. صاحب این نظریه، تنها جملات حاوی مطلوب‌نهایی را تخصصاً خارج از بحث معنای «باید» می‌داند، مانند: «باید به سعادت رسید» (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵).

بنا بر بیان فوق، جملهٔ مقدمه الف نیز از مصادیق معنای ضرورت بالقیاس بالغیر است. ولی پذیرش این نظریه، به تسلسل محال منجر می‌شود؛ زیرا اگر جمله مقدمه الف، از مصادیق معنای ضرورت بالقیاس بالغیر باشد، یا خودش به‌عنوان مقدمه خودش در نظر گرفته می‌شود، مصادره به مطلوب پیش می‌آید و محال است. اگر جمله حاوی «باید» دیگری را در نظر بگیرید که آن جمله مقدمه این استدلال باشد، خود حاوی «باید» است و احتیاج به جملهٔ حاوی باید دیگری دارد که آن جمله هم به جمله حاوی باید دیگری احتیاج دارد. همین‌طور تسلسل و به محال می‌انجامد.

اشکال دوم: خلط جایگاه معنای «باید اخلاقی»

مقدمه دوم در استدلال نظریه بالقیاس بالغیر - من نتیجه را می‌خواهم - نشان می‌دهد که این استدلال پس از صدور «باید اخلاقی» انجام می‌شود. درحالی‌که «باید اخلاقی»، قبل از انتخاب و اختیار توسط فاعل (یعنی مقدمه دوم استدلال)، صادر می‌شود. به بیان دیگر، اگر فاعلی قصد انجام فعل اخلاقی را نداشته باشد و نخواهد به قرب الهی یا نتیجه برسد، ضرری به صدور «باید اخلاقی» نمی‌زند و معنای «باید اخلاقی» حاصل شده است. بنابراین، جایگاه بحث «باید اخلاقی» در همان مقدمه اول می‌باشد، نه نتیجه استدلال.

اشکال سوم: نبودن بیان استدلال در معنای «باید»

معنای «باید»، غیر از ملاک ایجاد این معنا است. از این‌رو، نباید در تبیین معنای «باید» از استدلال و مقدمات تشکیل این معنا بهره جست و حیثیت استدلال را به صورت ضرورت بالغیر از معنای «باید» لحاظ کرد. این

نظریه، از یک سو، معنای «باید» را ضرورت بالقیاس بالغیر می‌داند و از سوی دیگر، بالغیر بودن را دال بر وجود علت برای رسیدن به نتیجه در نظر می‌گیرد. یعنی سیر استدلال را در معنای «باید» دخالت داده است. اما غرض معنای «باید» است، نه کیفیت تشکیل «باید». از این رو، ایشان تصریح می‌کند که در بحث مفاد باید، ما به دنبال معنای «وجوب» و «باید» هستیم (معلمی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۲-۲۲۳). همچنین، تصریح دارد مفاد «باید» نتیجه استدلالی است که تشکیل داده است، نه خود استدلال. نتیجه استدلال نیز بیان می‌کند که معنای «باید»، ضرورت بالقیاس بین فعل فاعل و نتیجه است. بنابراین، مطرح کردن مقدمه و روند استدلال با قید «بالغیر» در معنای «باید» صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بحث در کیفیت حصول نتیجه نیست، بلکه نفس نتیجه، معنای «باید» است. از این رو، معنای «باید» ضرورت بالقیاس است، نه ضرورت بالقیاس بالغیر. البته می‌توان نام نظریه را «نظریه بالقیاس بالغیر» نامید، نه معنای «باید اخلاقی» را. به عبارت دیگر، فرایند استدلال، معنای واژه را تغییر نمی‌دهد. در غیر این صورت، معنای هر واژه‌ای در نتیجه استدلال با معنای آن در مقدمه متفاوت خواهد بود. به عنوان مثال، معنای وجود برای خدا هنگامی که وجود خدا را از وجود چیزی استنتاج می‌کنیم، وجود بالغیر خواهد شد که بطلان آن روشن است.

اشکال چهارم: تفکیک نشدن معنای «باید» از مفاد «جمله»

با توجه به اینکه این نظریه، بحث مفاد «باید» را پرداختن به معنای «باید» می‌داند (همان)، پرداختن به معنای «باید» و تفکیک آن، از جمله حاوی «باید»، ضروری به نظر می‌رسد. بیان ذیل، تفکیک نشدن معنای «باید» از مفاد جمله حاوی «باید» در این نظریه را آشکار می‌کند.

معنای «باید»، غیر از مفاد جمله است و حیث صدور از فاعل در معنای «باید» نیست. اگر منظور این نظریه، هر فاعلی باشد که فعل اخلاقی را انجام می‌دهد، این حیثیت در نظریه آیت‌الله مصباح نیز وجود دارد؛ زیرا اگر به حیثیت صدور از فاعل توجه نشود، نتیجه حاصل نمی‌شود. زمانی که بیان می‌شود: معنای «باید»، ضرورت بین فعل و نتیجه است، به حیث صدور از فاعل نیز اشاره شده است. اگر منظور این نظریه، شخص فاعلی است که در جملات اخلاقی به آن اشاره می‌شود، معنای «باید» اشاره‌ای به آن شخص ندارد، بلکه با وجود جمله خاص، این شخص معلوم می‌شود و حتی گاهی جملات حاوی «باید اخلاقی»، عام و فاقد شخص فاعل هستند. مانند «باید راست گفت» که اشاره به شخص خاصی ندارد، بلکه همه انسان‌ها را مخاطب قرار داده است. این جمله با توجه به تعریف جمله اخلاقی، در زمره جمله اخلاقی است. بنابراین، مفاد جمله اخلاقی حاوی «باید» غیر از معنای «باید»ی است که در جمله اخلاقی وجود دارد.

اشکال پنجم: تناقض در نظریه

این نظریه در صدد است تا «باید اخلاقی» را ضرورت میان فعل و فاعل تحلیل کند. از سوی دیگر، این ضرورت را

واقعی می‌داند (نه جعلی)، درحالی‌که از لحاظ فلسفی، ضرورتی واقعی میان فعل و فاعل وجود ندارد، مگر اینکه ضرورت را اعتبار کنیم. به عبارت دیگر، یا باید ضرورت اخلاقی، میان فعل و نتیجه دانسته شود. در این صورت، ضرورت واقعی خواهد بود یا اینکه ضرورت اخلاقی میان فعل و فاعل تصور شود و چون چنین ضرورت وجود ندارد، آن ضرورت، جعلی و اعتباری خواهد بود. امکان ندارد هم ضرورت میان فعل و فاعل قائل شویم و هم اینکه آن را واقعی بدانیم؛ زیرا به دلیل وجود اختیار در انسان، نمی‌توان میان فعل و فاعل پیش از انجام فعل، که رابطه امکانی دارند، ضرورتی واقعی معتقد شد. به عبارت دیگر، نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، برای دفع این اشکال بود که بایدهای اخلاقی بیانگر ضرورت میان فعل و فاعل هستند. اما نظریه *آیت‌الله مصباح*، ضرورت میان فعل و نتیجه را بیان می‌کند (معلمی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۱). طبق نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، اتخاذ نظریه بالقیاس بالغیر، موجب می‌شود که معنای «باید»، بیان‌کننده ضرورت میان فعل و فاعل باشد، عبارت ایشان چنین است:

«آنچه در اخلاق و باید و نبایدها مطرح است، «باید» مطرح در نتیجه است، نه در مقدمه استدلال؛ زیرا ضرورت مطرح در مقدمه استدلال، رابطه میان فعل و نتیجه [نظریه *آیت‌الله مصباح*] را نشان می‌دهد و «باید» در نتیجه [نظریه استاد معلمی] رابطه بین فاعل و فعل. روشن است که دو رابطه متفاوتند، هر چند «ضرورت» و «باید» در نتیجه از «ضرورت» در مقدمه استدلال، به دست آمده و در واقع بالغیر است» (همان، ص ۱۴۴-۱۴۵).

اما نظریه مورد بحث، بیانگر ضرورت بین فعل و فاعل نیست؛ زیرا این نظریه، تنها قیدی را به فعل اضافه می‌کند؛ یعنی به یک طرف ضرورت که فعل بود، رنگ و بوی فاعل می‌دهد و بیان می‌کند این فعل توسط فاعل انجام گرفته است، نه آنکه یک طرف ضرورت را عوض کند. نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر چنین است: «با توجه به مقدمات مذکور باید گفت: ضرورت بالقیاس بین فعل (از حیث فی نفسه) و نتیجه، علت پیدایش یک ضرورت بالقیاس بین فعل از حیث صدور از فاعل و نتیجه است...» (معلمی، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۳).

اگر مدافع نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر بگوید: در نظریه منسوب به *آیت‌الله مصباح*، یک طرف ضرورت «فعل فی حد نفسه» بوده و الان به «فعل صادر از فاعل» تبدیل شده است. بنابراین، یک طرف ضرورت عوض شده است باز اشکال باقی است؛ زیرا طرف دیگر ضرورت که نتیجه بود، باید تغییر می‌کرد. اما همچنان نتیجه به‌عنوان یک طرف ضرورت باقی مانده است و طرف دیگر ضرورت که فعل فی نفسه بود، به فعل از حیث صدور از فاعل تبدیل شده است. این تعویض مشکل طرفین ضرورت را حل نکرده است. استاد به استدلال، برای رسیدن به پاسخ نیز طبق اشکال اول و دوم صحیح به نظر نمی‌رسد. به عبارت دیگر، ضرورت بالقیاس بالغیر در تبیین ضرورت بالغیر در نظریه خود، به استدلالی تمسک می‌کند که مقدمه اول شامل «باید» است. معنای آن «باید» را ضرورت بالقیاس میان فعل و نتیجه آن - نظریه *آیت‌الله مصباح* - می‌داند. باید توجه داشت که در استدلال، «باید» در نتیجه، همان «باید» در مقدمه است. اگر باید در نتیجه غیر از باید در مقدمه باشد، استدلال صحیح نخواهد بود.

اشکال ششم: لغو بودن تفکیک حیثیت‌ها

اگر به فعلی «فی حد نفسه» - یعنی بما هو فعل (مثل خوردن) - توجه شود، موجب سبب سببی نمی‌شود؛ یعنی تا کسی فعلی را انجام ندهد و حیثیت «صدر از فاعل» نداشته باشد، موجب سبب سببی نمی‌شود. از این رو، نمی‌تواند به عنوان مقدمه استدلال قرار گیرد. بنابراین، نظریه بالقیاس بالغیر در مقدمه استدلال خود نیز به فعل «صادر از فاعل» توجه دارد. اما تمایز مقدمه با نتیجه در کلیت و جزئیت است؛ یعنی در مقدمه، کلیت فاعل موضوع قرار می‌گیرد، اما در نتیجه استدلال به شخص فاعل التفات می‌شود. از این رو، تفکیک دو حیثیت برای این نظریه کار لغوی است. به بیان دیگر، هر طبیعتی را می‌توان از سه جنبه نگریست، طبیعت فعل را نیز می‌توان از سه جنبه «به شرط صدور از فاعل»، یا «لابه شرط صدور از فاعل» یا «به شرط لای صدور از فاعل» مورد توجه قرار داد. اما تنها در یک صورت منتج به نتیجه (مانند سبب سببی در مثال فوق) خواهد بود و آن هم «به شرط صدور از فاعل» می‌باشد.

نتیجه‌گیری

اولاً، با توجه به اشکال‌های مطرح شده بر نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر، این نظریه قابل دفاع به نظر نمی‌رسد. ثانیاً، نظریه آیت‌الله مصباح نیز به صدور از فاعل اشاره دارد؛ زیرا ایشان ضرورت بین فعل و نتیجه را مطرح می‌کند و فعلی که از فاعل سر بزند، نتیجه را حاصل می‌کند. اشکال مطرح بر نظریه آیت‌الله مصباح - تبیین نشدن ضرورت میان فاعل و فعل - که دغدغه صاحب نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر است و در آن نظریه نیز حل نشد - به دو بیان ذیل، قابل دفع به نظر می‌رسد.

اول اینکه، ممکن است جمله‌ای علاوه بر ظاهر، معنای باطنی نیز داشته باشد. جمله‌های حاوی «باید اخلاقی»، به قرینه وجود «باید اخلاقی»، باطن خود را نشان می‌دهند که نسبت فعل اخلاقی با نتیجه آن را تبیین می‌کند. از این رو، نباید به ظهور این جمله‌ها بسنده کرد. به عبارت دیگر، آنچه روشن است و نمی‌توان رد کرد، این است که «باید» معنای ضرورت دارد. معنای «ضرورت» نیز حاکی از رابطه ضروری بین دو طرف است و روشن است که یک طرف این ضرورت «فعل» است. ولی ظاهر معنای «باید» یا جمله، بیان نمی‌کند که طرف دیگر این ضرورت نیز حتماً فاعل است، بلکه با دقت در جمله و توجه به اخلاقی بودن جمله و ... می‌توان فهمید که طرف دیگر این رابطه، نتیجه است و اینکه در ظاهر جمله به فاعل اشاره شده است، به سبب آن است که هر فعلی به شرطی به نتیجه می‌رسد که از فاعل صادر شود.

دوم، معنای فاعل را از فعل اخذ می‌کنیم. معنای «باید اخلاقی»، ضرورت بالقیاس میان فعل و نتیجه است. اما هر فعلی بدون فاعل، انجام نخواهد پذیرفت. از این رو، ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه خواهد بود. به عبارت دیگر، ایشان ضرورت بالقیاس بین فعل و نتیجه را مطرح می‌کند. اگر حیثیت صدور از فاعل برای آن در نظر

گرفته نشود، به نتیجه نخواهد رسید. بنابراین، ظهور فاعل در جمله حاوی «باید اخلاقی» برای طرف ضرورت واقع شدن نیست، بلکه برای رسیدن فعل به نتیجه است.

اگر گفته شود که ممکن است فاعل، توجهی به نتیجه نداشته باشد، اما فعل را بر اساس الزامی که وارد شده است، انجام دهد، پس رابطه میان فعل و نتیجه در چنین مواردی چگونه متصور است؟ در پاسخ باید گفت: ممکن است فاعل مختار به نتیجه واقعی التفات نداشته باشد، اما بالاخره وی نتیجه‌ای را تصور می‌کند و آن را علت غایی قرار می‌دهد، سپس فعل را انجام می‌دهد. یعنی هیچ فعلی فاعل مختاری بدون هدف امکان ندارد که انجام شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۰۳). از این رو، هدف فاعل، به‌عنوان مصداق نتیجه قرار می‌گیرد، نتیجه‌ای که از ضرورت بالقیاس اخذ می‌شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- تهانوی، محمدعلی، ۱۹۹۶، *موسوعه کشف اصطلاحات علوم و فنون*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *مبانی اخلاق در قرآن*، چ ششم، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۶، *فلسفه حقوق بشر*، محقق: سیدابوالقاسم حسینی (ژرفا)، چ پنجم، قم، اسراء.
- جوادی، محسن، ۱۳۷۵، *مسئله باید و هست*، قم، بوستان کتاب.
- حائری یزدی، مهدی، ۱۳۶۱، *کاوش‌های عقل عملی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۸۹، *شرح فارسی الاسفار الاربعه صدرالدین شیرازی*، قم، بوستان کتاب.
- دهخدا، ۱۳۷۳، *فرهنگ دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه*، با تحقیق حسن حسن‌زاده، چ سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۳۹، *تفسیر المیزان*، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۳۶۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۴۱۳ق، *شرح الاشارات والتشبیها*، بیروت، مؤسسه التعمان.
- غروی اصفهانی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *نهایة الدراریة فی شرح الکفایة*، قم، سیدالشهداء.
- لاریجانی، صادق، ۱۳۸۶، «نظریه‌ای در تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی»، *پژوهش‌های اصولی*، ش ۷، ص ۲۰۹-۲۲۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۰، *آموزش فلسفه*، چ هشتم، تهران، شرکت چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۷۶، *شرح نهایة الحکمة*، با تحقیق و نگارش عبدالرسول عبودیت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، چ چهارم، تهران، صدرا.
- معلمی، حسن، ۱۳۸۴، *فلسفه اخلاق*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- _____، ۱۳۸۸، الف، *مبانی و معیارهای اخلاق*، قم، نشر هاجر.
- _____، ۱۳۸۰، *مبانی اخلاق در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____، ۱۳۸۸، ب، «ضرورت بالقیاس و بالغير مفاد بایدهای اخلاقی»، *قبسات*، ش ۳، ص ۱۳۹-۱۵۷.
- مقری فیومی، احمدین محمد، ۱۴۰۵ق، *المصباح المنیر*، قم، دارالهیجره.
- مور، جرج ادوارد، ۱۳۸۲، *اخلاق*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ویلیامز، برنارد، ۱۳۸۳، *فلسفه اخلاق*، ترجمه زهرا جلالی، قم، نشر معارف.